

ارزیابی و نقد معیار گراهام اُپی در باب موفقیت یک استدلال در اثبات وجود خدا

فریح رامین*

فریده محمدزمانی**

تاریخ تأیید: آذر ۱۳۹۸

تاریخ دریافت: مهر ۱۳۹۷

چکیده

گراهام اُپی انتقادهای گسترده‌ای را بر براهین اثبات وجود خداوند مطرح کرده است. وی عقلانیت حاکم بر براهین سنتی وجود خدا را تصدیق می‌کند؛ اما آنها را در اثبات وجود خداوند «موفق» نمی‌پندارد. معیار وی در باب موفقیت یک استدلال، آن است که همه انسان‌های عاقل را که قبلاً نتیجه‌اش را انکار می‌کردند و یا نسبت به آن لادری بودند، به اصلاح، تعدیل و بازسازی عقایدشان متقاعد سازد. این پژوهش، در پی یافتن پاسخی به این پرسش است: آیا معیار اُپی در ارائه یک استدلال موفق، قابل پذیرش است و چه چالش‌هایی بر سر راه این استاندارد وجود دارد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد معیار وی که بر اساس آن، همه براهین سنتی اثبات وجود خدا انکار می‌شود، نه تنها واقع‌بینانه نیست، بلکه خود را نقض می‌کند. به نظر می‌رسد او بدون توجه به تفاوت میان دلیل عقلی و دلیل عقلایی و با دفاع از نوعی عقلانیت حداکثری، با ارائه استاندارد مبهم، به ترویج الحاد مدرن در پوشش شکاکیت می‌پردازد.

واژگان کلیدی: گراهام اُپی، استدلال موفق، دلیل عقلایی، عقلانیت حداکثری.

* دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم (نویسنده مسئول). f.ramin@qom.ac.ir
** دانش‌آموخته دکتری کلام اسلامی دانشگاه قم. mohamad_zamani69@yahoo.com

گراهام اُپی (Graham Oppy) فیلسوف معاصر تحلیلی و استاد دانشگاه موناش (Monash University) استرالیاست که در زمینه فلسفه دین به پژوهش می‌پردازد. مهم‌ترین آثار این فیلسوف که در باب خدا نگاشته شده است، کتاب‌های **براهین وجودی** و **باور به خدا** (۱۹۹۶)، **استدلال در باب خدایان** (۲۰۰۶)، **توصیف خدایان** (۲۰۱۴)، **خداباوری و لاادری‌گرایی** (۲۰۱۸) و **بهترین استدلال علیه خدا** (۲۰۱۴) می‌باشد.

اُپی فیلسوفی خداباور نیست، اما بارها عقلانیت حاکم بر باورهای توحیدی را تأیید می‌کند؛ گرچه در جانب خداناباوری نیز همین‌گونه موضع می‌گیرد و بر خداباورانی که بر یقین‌آفرینی براهین اثبات وجود خدا تعصب می‌ورزند، خرده می‌گیرد (Oppy, 1996, pp.186-194). وی ملحدی است که معتقد است طبیعت‌گرایی (Naturalism) از خداباوری ساده‌تر است و هر آنچه خداباوران با فرض وجود خدا می‌خواهند تبیین کنند، از طریق طبیعت‌گرایی قابل تبیین است. اُپی در هر دو کتاب مشهورش **بهترین استدلال علیه خدا** و **استدلال در باب خدایان** با ارائه معیاری برای وصول به یک «استدلال موفق» (Successful Argument) معتقد است هیچ‌یک از خداباوران و ملحدان نتوانسته‌اند برای دعاوی خویش استدلال موفقی ارائه دهند. وی در هر دو اثر، براهین سنتی اثبات خدا مانند براهین وجودی، جهان‌شناختی و غایت‌شناختی را مطرح کرده، می‌کوشد با رعایت انصاف و بی‌طرفی، حتی تقریرهای دقیق‌تری از این براهین ارائه دهد؛ اما از نظر وی هیچ‌یک برهانی موفق نیستند و معیارهای یک استدلال «خوب» یا موفق را ندارند.

تبیین و ارزیابی انتقادهای اُپی بر براهین اثبات وجود خدا هر یک می‌تواند موضوعی برای نگارش مقاله‌ای جداگانه باشد. اگرچه این چالش‌ها، گاه به نظر عیب-جویی‌های ساده‌لوحانه‌ای باشد که آشکارا شکاکیت و الحاد را ترویج می‌دهد، اما اعتراض‌های مهم و چالش‌برانگیزی را نیز نسبت به مقدمات براهین اثبات وجود خدا مطرح می‌کند که مدافعان این دسته از استدلال‌ها نمی‌توانند از آنها چشم‌پوشند. آنچه

این نوشتار عهده‌دار ارزیابی آن است، پرداختن به یکی از مهم‌ترین مبانی فکری *آپی* یعنی معیاری است که وی برای یک استدلال موفق ارائه و از طریق فقدان آن همه براهین اثبات وجود خدا را ناکارآمد توصیف می‌نماید. با تفحص و مطالعه دقیقی که بر روی آثار *آپی* انجام شد، به جرئت می‌توان ادعا نمود که *آپی* تنها در دو اثر خویش به معیار و ملاک موفق بودن یک استدلال می‌پردازد. ویژگی‌های یک استدلال موفق در کتاب **بهترین استدلال بر علیه خدا** (Arguing about Gods) بسیار اجمالی بیان می‌شود و در کتاب **استدلال در باب خدایان** (The Best Argument against gods) به تفصیل در این باب سخن می‌گوید؛ از این رو محققانی مانند **ویلیام کریگ** (William Craig) و **الکساندر پراس** (Alexander R Pruss) تنها بر اساس کتاب **استدلال در باب خدایان** ملاک و معیار او را نقادی و ارزیابی می‌کنند.

معیار و ملاک یک استدلال موفق

چالش برانگیزترین نقد *آپی* بر براهین له یا علیه وجود خداوند این است که این استدلال‌ها موفق نیستند؛ از این رو پیش از هرگونه بررسی و داوری در باب دیدگاه‌های وی، باید معیار او را در موفق بودن یک استدلال مورد ارزیابی قرار دهیم. متأسفانه شیوه شکل‌گیری و طراحی یک استدلال موفق و ویژگی‌های چنین استدلالی در آثار *آپی* بسیار دارای ابهام است. وی استدلال موفق را این‌گونه تبیین می‌کند:

چه زمان می‌توان گفت استدلال ارائه‌شده برای رسیدن به یک نتیجه خاص موفق است؟ من از این دیدگاه دفاع می‌کنم که در شرایطی که اختلافی دائمی (Perennial) در باب ادعایی خاص پیش آید، استدلال موفق استدلالی است که باید همه کسانی را که قبلاً آن ادعا را نمی‌پذیرفتند، متقاعد و ترغیب کند تا نظرشان را تغییر دهند (Oppy, 2006, p.1).

بی‌تردید خداباوران دعاوی‌ای دارند که مدت‌هاست بر سر آنها اختلاف است و استدلال توحیدی‌ای موفق است که همه خداناباوران، لادری‌گرایان و انسان‌های پاک-

اندیش (قاصر) (Innocents) را به تغییر و اصلاح افکارشان متقاعد سازد. باید توجه داشت که آپی صدق خدا باوری یا عقلانیت باورهای توحیدی را به صراحت انکار نمی‌کند؛ اما معتقد است خدا باوران استدلال‌های موفق در جهت اثبات خدا ارائه نداده‌اند و اگرچه بسیاری از آنان انسان‌های عاقلی (Rational) هستند، کم نیستند انسان‌های اندیشمندی که این براهین را نمی‌پذیرند و خدا ناباورند؛ بنابراین از نظر آپی هر استدلال معقولی لزوماً دلیل موفق نیست. وی واژه‌های «استدلال» و «موفق» را واگامی می‌کند که در ذیل می‌آید:

واژه استدلال*

استدلال به مجموعه‌ای از جمله‌ها - افکار، دعاوی، باورها یا گزاره‌ها - اطلاق می‌شود که یکی از آنها به عنوان نتیجه و بقیه به عنوان مقدمات در نظر گرفته می‌شود؛ برای نمونه استدلال زیر درخور توجه است:

۱. برخی موجودات معلول‌اند.
۲. موجودات علت خویش نیستند.
۳. دور در علل وجود ندارد.
۴. تسلسل در علل رخ نمی‌دهد.
۵. بیش از یک علت نخستین وجود ندارد.
۶. اگر تنها یک علت نخستین وجود دارد، آن علت خداوند است.
۷. خداوند وجود دارد (نتیجه حاصل از مقدمات شش‌گانه مذکور).

آپی معتقد است واژه استدلال گاه دلالت دارد بر اینکه بتوانید از نسبتی که بین مقدمات و نتیجه وجود دارد، زنجیره‌ای از نتایج و گزاره‌ها را استخراج کنید؛ مثلاً از استدلال مذکور به این نتیجه نیز برسید که علت نخستین موجودی است که علت

* او از واژه «Argument» به معنای دلیل بهره می‌جوید و نه «Proof» که معمولاً به معنای برهان منطقی است. با توجه به آثار آپی واژه «Argument» تنها شامل برهان به معنای مصطلح منطقی نیست، بلکه هر نوع استدلال آماری و مشاهداتی را نیز شامل می‌گردد. مراد وی از استدلال معمولاً قیاس جدلی است.

موجودات دیگر است؛ اما خود هیچ علتی ندارد. وی به صراحت بیان می‌دارد که مرادش از استدلال، دلیلی است که بتوان در مناظرات از آن بهره برد و نقش موفق در یک مناظره ایفا کند. براهین اثبات وجود خداوند، استدلال‌هایی هستند که یک خدا باور به کار می‌گیرد تا انسان طبیعت‌گرا را مجاب نماید یکی از این گزاره‌ها را بپذیرد: «خدا وجود دارد» یا «احتمالاً خدا وجود دارد» و یا «وجود خدا محتمل‌تر از عدم وجود خداست». یک خدا باور نیز سعی دارد خدا باور را در تنگنا قرار دهد و یا متقاعد سازد تا چنین گزاره‌هایی را بپذیرد: «خدا وجود ندارد» یا «احتمالاً خدا وجود ندارد» و یا «عدم وجود خدا محتمل‌تر از وجود اوست» (Oppy, 2013, pp.8-9).

واژه موفق

آپی بیان می‌دارد: می‌توان فرض کرد که استدلال موفق تنها دو ویژگی دارد: ۱. نتیجه ضرورتاً یا احتمالاً از طریق مقدمات تایید می‌شود و مورد حمایت است؛ ۲. در مناظره، طرف مخالف، باید به تمام مقدمات استدلال ملتزم بوده و به آنها باور داشته باشد. بنابراین به‌طور مثال، اگر طبیعت‌گرا بر آن باشد که از طریق استدلال، خدا باور را قانع سازد که خدا وجود ندارد، باید تنها از مقدماتی استفاده کند که فکر می‌کند خدا باور آنها را مقبول می‌داند. توسل به یک استدلال در مناظره، در گام اول، به منظور آشکار ساختن انحرافی است که در باورهای فرد دیگر پیش‌بینی می‌شود. به‌طور مثال، خدا باور گمان دارد که یک ناسازگاری منطقی، احتمالاتی و یا تبیینی در باور و افکار طبیعت‌گرا وجود دارد. در این حالت، دلیل موجهی دارد که شروع به استدلال کند و از مقدماتی بهره جوید که طرف مقابل مقبول می‌داند و لوازم این مقدمات را که طبیعت‌گرا درک نکرده است، برای وی آشکار سازد (Ibid, pp.9-10). شرط کافی شکست یک استدلال این است که فرد مقابل در مناظره، مقدمات استدلال را نپذیرد (Oppy, 2006, p.11). استراتژی آپی این است که براهین له یا علیه وجود خدا را بررسی می‌کند تا نشان دهد که حداقل یک مقدمه - یا بیش

از یک مقدمه - در استدلال‌ها وجود دارند که فرد مخالف نمی‌پذیرد.

واژه «موفق» در عبارات *آپی* مبهم است. وی گاه استدلال موفق را همان استدلال «خوب» (Good) معرفی می‌کند (Oppy, 2006, p.10) و گاه استدلال خوب را استدلالی می‌داند که انتقال و حرکت مناسب از صدق یا مقبولیت مقدمات به سمت نتایج را داشته باشد (Ibid, p.12). به نظر می‌رسد که مراد وی از استدلال خوب، استدلال معتبری است که شرایط منطقی لازم را در باب حرکت از مقدمات به سمت نتایج دارا باشد؛ به‌طورمثال، استدلالی دوری یا مصادره به مطلوب نباشد. این استدلال معتبر اگر توانست افکار و دیدگاه‌های اشخاص عاقل را نیز اصلاح کند، موفق نیز خواهد بود. در غیر این صورت، استدلال، گرچه معتبر ولی ناموفق است. در اکثر عبارات *آپی* گویا واژه «خوب» با «موفق» مترادف می‌نماید. *گراهام آپی* در تبیین معیار خویش در باب استدلال موفق بیان می‌کند که مخاطب این استدلال‌ها، اشخاص عاقلی هستند که دیدگاه‌های معقولی در باب موضوع مورد بحث دارند:

«استدلال موفق، استدلالی است که همه خداناباوران، لادری‌گرایان و انسان‌های قاصر را در بازبینی دیدگاه‌هایشان متقاعد سازد. اگر ما آگاه شویم که برخی اشخاص با استدلال ما قانع نمی‌شوند، دو گزینه پیش‌رو داریم: ۱. آنها افرادی هستند که به‌طور عاقلانه در باب این موضوع نیندیشیده‌اند؛ ۲. استدلال ما، دلیلی موفق نبوده است» (Ibid, pp.13&14).

واقعیت این است که مردم معمولاً در شکل‌دهی و سامان‌دهی اعتقادات و باورهایشان معقول نمی‌اندیشند و منطقی عمل نمی‌کنند. از این‌رو *آپی* فصلی در کتابش را به «اخلاق باور» اختصاص می‌دهد. اصطلاح اخلاق باور که اولین بار توسط کلیفورد در سال ۱۸۷۶ مطرح شد، دلالت بر این اصل دارد که: «همیشه، همه‌جا و برای هر کس خطاست که بر اساس قرائن ناکافی به چیزی معتقد شود» (Clifford, 1960, pp.159&160). کلیفورد با بیان یک مثال؛ قصد دارد عواقب خطرناکی که ممکن است در نتیجه پذیرش یک اعتقاد بدون قرائن کافی، برای شخص یا دیگران پیش آید، گوشزد نماید:

«صاحب یک کشتی کهنه مسافربری را که در کار حمل و نقل مهاجران است فرض کنید. در آخرین سفر، صاحب کشتی، دچار تردید می‌شود که نکند کشتی به سلامت به مقصد نرسد؛ اما در هر حال بر شک خویش فائق می‌شود و خود را متقاعد می‌سازد که کشتی، مانند دفعات پیشین و به سلامت مسافران را به مقصد می‌رساند. کشتی در دریا غرق و تمام مسافران کشته می‌شوند و صاحب کشتی نیز آسوده‌خاطر، خسارت خویش را از بیمه دریافت می‌کند (Clifford, Ibid, pp.152-153).

کلیفورد می‌گوید همه ما در چنین فرضی، صاحب کشتی را از نظر اخلاقی مقصر و گناهکار می‌دانیم؛ زیرا او بر اساس دلایل و شواهد ناکافی به این باور رسیده بود که کشتی مسافران را به مقصد می‌رساند. دقت شود که مراد از خطا در اصل کلیفورد «خطای اخلاقی» است و نه «خطای معرفتی»؛ یعنی باور به چیزی بر اساس شواهد و قرائن ناکافی از حیث اخلاقی نادرست و خطاست.

روش «نئوهیومی» در دستیابی به یک استدلال موفق

آپی آشنایی کاملی با آثار کلاسیک و معاصر که در باب وجود خدا نگاشته شده است، دارد. وی با بهره‌گیری جدید از روش هیوم در کتاب **محاورات در باب دین طبیعی** بر همین توحیدی در باب خدا را به چالش می‌کشد و شیوه «نئوهیومیسیم» (Neo-humeanism) را پایه‌گذاری می‌کند (Anderson, 2007, p.593). هیوم در کتاب خویش از روش دیالوگ و گفتگو میان فردی خدا باور به نام **کلئانتس** (Cleanthes) با شخصیت فرضی دیگری به نام **فیلو** (Philo) شکاک استفاده می‌کند و این دقیقاً همان روشی است که **گراهام آپی** از آن بهره می‌جوید. آپی معتقد است فیلو کسی نیست جز خود هیوم که سعی می‌کند در پشت یک شخصیت فرضی خود را پنهان نماید. در آن دوران برهان نظم مقبولیت فراگیری داشت و هیوم برای نهم ساختن مخالفت خویش و کاستن ضربه حمله‌های بی‌امانش بر این استدلال، از شیوه دیالوگ و مناظره بهره برد (Oppy, 1996, p.522). حال سؤال این است که آپی به چه دلیل بر روش مناظره‌ای میان

خدا باور با طبیعت‌گرا تأکید دارد و استدلال موفق را استدلالی جدلی می‌داند؟ آپی یک خدا ناباور و یا در نهایت خوش‌بینی یک شکاک است. به نظر می‌رسد وی در دورانی به سر می‌برد که هیچ واهمه‌ای بر آشکارکردن الحاد خویش ندارد. وی بدون ارائه هیچ دلیلی، استدلال جدلی و مناظره‌ای را بهترین متد و روش در دستیابی به یک استدلال موفق می‌پندارد. از آنجاکه وی واقف است که معیارش در باب یک استدلال موفق، کلی و دارای ابهام است و مشکلات بسیاری را فراهم می‌آورد، از این رو برای نشان دادن موفقیت یک استدلال، به سراغ براهین خدا باوران بر وجود خدا می‌رود و یک‌به‌یک آنها را بررسی نموده و در نقش فیلوی شکاک، نشان می‌دهد که استدلال‌های موفق نیستند. او معتقد است هر یک از این دلایل بر فروض و مقدماتی استوارند که انسان عاقل می‌تواند آن را انکار کند. این روش، باعث می‌شود وی، هرگاه درباره هر برهانی شروع به بحث می‌کند، تقریباً هر اعتراض و انتقاد قابل تصویری را پیش‌کشد؛ زیرا هر چیزی که بتواند جایگزین یکی از مقدمات یک برهان توحیدی گردد - حتی اگر غیرمحمتمل و یا آشکارا کاذب باشد - ممکن است اعتقاد به آن غیرمعقول نباشد؛ برای مثال وی با خرده‌گیری بر برهان معجزه می‌گوید:

حتی اگر شکافته شدن دریای سرخ واقعاً در خارج اتفاق افتاده باشد و آن را تصدیق کنیم، معلوم نیست این شکافتگی تبیینی فوق طبیعی داشته باشد و معلوم نیست که بهترین تبیین فوق طبیعی این باشد که فرض شود این حادثه نتیجه عمل خدایان توحیدی است و حتی تبیین‌های ما ورای طبیعی جایگزین دیگری نیز هیچ بعید نمی‌نماید (Oppy, 2006, p.377).

اگر فردی از قبل وجود خدای واحد ارتودکسی را نیز پذیرفته باشد، باز هم معلوم نیست که ملزم باشد فرض کند بهترین تبیین این حادثه آن است که فعل خداوند باشد. می‌توان تبیین‌های متافیزیکی دیگری را مطرح کرد که برای کسانی که به نحو معقولی از قبل در باب وجود خدای ادیان توحیدی متقاعد نشده‌اند، این تبیین‌ها به همان اندازه محتمل باشد.

تحلیل و ارزیابی معیار اُپی

بیان شد که اُپی استدلالی را موفق می‌پندارد که تمام انسان‌های عاقلی که قبلاً نتیجه این برهان را نپذیرفته بودند، متقاعد شوند که عقاید و آرای خویش را در باب موضوع مورد بحث اصلاح نمایند؛ به بیان دیگر استدلال موفق، استدلالی است که عملکرد صحیح و معقول برای بازنگری اعتقادات و افکار مخالفان را داشته باشد. وی این معیار را برای پذیرش براهین خداآوری ضروری قلمداد می‌کند و درنهایت به این نتیجه رهنمون می‌شود که هیچ برهان موفق برای دفاع از خداآوری وجود ندارد (Ibid, pp.2-7).

این رهیافت اُپی در واقع نزدیک به آرای کسانی است که معتقدند امروزه نه از عقلانیت، بلکه از معقولیت براهین اثبات وجود خدا باید سخن گفت (سروش، ۱۳۷۴، ص ۴۰۸) و قواعد سنتی، کلامی و فلسفی خداشناسی اعتبار خود را از دست داده‌اند (مجتهد شبستری، ۱۳۷۵، ص ۱۷۲). باید اذعان داشت که این دیدگاه الزاماً مستلزم انکار خدا نیست؛ زیرا ممکن است که دعاوی خدااوران صادق و مطابق با واقعیت باشد، اما طرفداران آن نتوانند ادله موفق و غیرقابل جرحی بر مدعای خویش عرضه کنند. بنابراین حتی اگر بپذیریم که براهین اثبات وجود خدا ناموفق هستند و معقول است که خدااناباوران آنها را نپذیرند، از این امر بر نمی‌آید که خداوند وجود ندارد. در ارزیابی این دیدگاه با تمرکز بر آرای گراهام اُپی سعی می‌کنیم چالش‌های نقضی و حلی را مطرح نماییم:

ابهام در چیستی یک استدلال موفق

الکساندر پراس بیان می‌کند که به جرئت می‌توان ادعا نمود که اُپی در هیچ یک از آثار خود، به‌طور دقیق به چیستی یک استدلال موفق نپرداخته است. اگر آن‌گونه که اُپی می‌گوید هیچ استدلال موفق بر له یا علیه خداوند وجود نداشته باشد، پس می‌توان لاادری، خداآور یا مانند خود اُپی ملحد بود (Pruss, 2007). این عبارت در کتاب استدلال در باب خدایان آشکارا نشان‌دهنده ابهام در چیستی استدلال موفق است:

«موفق‌ترین استدلال، استدلالی است که توفیق داشته باشد- یا شاید می‌بایست یا باید موفق باشد- به اینکه همه مردم معقول را متقاعد سازد که نتایجش را بپذیرند، خوب، اما استدلال کمتر موفقیت‌آمیز، استدلالی است که موفق شود - یا شاید می‌بایست یا باید موفق شود - تا شماری از مردم معقول [ولو یک درصد] را متقاعد سازد که نتایجش را بپذیرند» (Oppy, 2006, p.10).

با مروری بر آثار آپپی به‌وفور با عباراتی مانند «روشن نیست»، «دلیل نمی‌شود»، «مجبور نیستیم تصور کنیم»، «الزامی ندارد»، «در نظر گرفتن تبیین‌های بدیل و جایگزین دشوار نیست» و... برخورد می‌کنیم. این عبارات به همراه طرح هر نوع چالش و نقد ضعیف، محال و حتی کاذبی، خواننده را به دامان شکاکیتی می‌غلطانند که به‌وضوح بر تفکر آپپی سایه افکنده است. این روش پژوهش که در تمام آثار آپپی مشهود است، این حس را در انسان عاقل بر می‌انگیزد که بسیاری از انتقادهای وی بر براهین اثبات وجود خدا، خرده‌گیری‌ها و عیب‌جویی‌هایی باشد که بر مبانی دقیقی استوار نیست. نمونه‌ای از آن را در باب استدلال معجزه ذکر کردیم و نمونه مشهود دیگری در سخنان آپپی در باب اصل علیت یافت می‌شود. وی در بررسی اصل علیت که اصلی متافیزیکی است و اکثر متفکران - خدا‌باور یا خدا‌ناباور - آن را تأیید می‌کنند و در صحت آن کمتر تردید شده است، اصرار می‌ورزد که پیش از آنکه ما بتوانیم مفاد این اصل - هر چیزی که وجود یافته است، علتی کافی موجب ایجادش بوده است - را بپذیریم، باید علیت کافی (Sufficient Cause) را تبیین و تحلیل کنیم (Ibid, p.152). سپس فهرستی هشت‌گانه از پرسش‌های بی‌معنا در باب ماهیت و چیستی علیت ارائه می‌دهد و بیان می‌کند که شخص عاقل باید به این پرسش‌ها پاسخ دهد و اصولاً ارزش صدق براهین اثبات وجود خدا به‌ویژه براهین کیهان‌شناختی را در گرو پاسخ به این سؤال‌ها می‌داند (Ibid, pp.160-161). طرح سؤال آسان است و ما نیز می‌توانیم بر آپپی پیشی گرفته، پرسش‌های هشت‌گانه را چندین برابر افزایش دهیم و در جایگاه شکاکان بنشینیم؛ به‌ویژه اگر ملاک و معیار در ارائه یک استدلال موفق، فراهم آوردن مقدماتی باشد تا فرد عاقل را به شیوه‌ای معقول، ملزم به پذیرش نتایج کند و وی متقاعد گردد که عقایدش را بازبینی نماید. به

بیان دیگر اگر استدلال منحصر در قیاس جدلی گردد و جدال نیز جدال احسن نباشد، شاید مجادل با هیچ دلیل و استدلالی قانع نگردد.

آپی در پاسخ به این پرسش که ویژگی یک استدلال موفق چیست؟ پاسخ را آسان، اما یافتن چنین استدلالی را بسیار دشوار می‌پندارد و می‌گوید:

«استدلال خوب استدلالی است که در بازبینی و اصلاح یک باور برای رسیدن به اهدافی معقول، موفق باشد - یا باید موفق گردد و یا موفق خواهد شد» (Ibid, p.10).

بارها بیان شد که از منظر آپی استدلالی موفق است که بتواند عقاید و افکار شخص عاقل را اصلاح کند. حال سؤال این است که آیا استدلالی می‌تواند از استدلال‌های دیگر موفق‌تر باشد؟ به نظر می‌رسد موفقیت استدلال شاخصه‌ای نسبی است؛ زیرا استدلالی که هر شخص عاقلی را در پذیرش نتیجه و بازبینی افکارش قانع سازد، از استدلالی که تنها برخی انسان‌های عاقل را متقاعد می‌سازد تا نتیجه‌اش را بپذیرند و عقایدشان را تغییر دهند، موفق‌تر است. آشکار است که توفیق یک استدلال در قانع کردن اشخاص عاقل امری دارای مراتب و درجات است؛ اما آپی بدون توجه به این امر و بی‌هیچ دلیلی، استدلالی را موفق می‌داند که همه اشخاص عاقل را در پذیرش نتایجش متقاعد سازد (Ibid, p.1). وی این امر را در باب مقبولیت و پذیرش تمام مقدمات یک استدلال نیز مطرح می‌سازد:

«اگر شخص عاقل نیازی به پذیرش تمام مقدمات یک استدلال نداشته باشد، این استدلال به هیچ‌وجه نمی‌تواند همه افراد عاقل را در پذیرش نتایجش متقاعد سازد. اگر فرد عاقل ملزم به پذیرش تمام مقدمات یک استدلال نباشد، این استدلال نمی‌تواند به هر انسان عاقلی دلیلی ارائه دهد که نتایجش را بپذیرد» (Ibid, p.11).

عبارات آپی بسیار مبهم است و آنچه از ظاهر آن می‌توان فهمید، نشان از گزاره‌هایی است که آشکارا باطل است. به چه دلیل اگر فرد عاقل به‌طور منطقی قانع نشده و الزامی ندارد که همه مقدمات یک برهان را بپذیرد، این امر نشان از آن دارد که به او هیچ دلیلی - هرچه باشد - ارائه نشده تا نتیجه این استدلال را بپذیرد؟ آیا شخص عاقل ملزم به پذیرش همه مقدمات است یا باید برخی از مقدمات را بپذیرد؟ چرا آپی حکم یک

فرد عاقل را به همه انسان‌های عاقل تعمیم داده است؟

اُپی در بخش «تبادلات استدلال‌های منطقی بین عقلا (Rational Argumentative Interchanges Between Rational Agents)» در تبیین این مطلب می‌گوید:

دو شخص عاقل A و B را در نظر بگیرید. A قصد دارد که B را قانع سازد که گزاره P را بپذیرد (Ibid, p12). دو حالت را فرض کنید: ۱. B هیچ دیدگاه خاصی درباره P ندارد (و حتی شاید هیچ باوری که با گزاره P تناسب داشته باشد، در ذهن ندارد)؛ ۲. B از پیش A را بررسی و ارزیابی نموده و آن را رد کرده یا نسبت به آن لادری است.

۱. در فرض اول هر برهان خوبی (که انتقال و حرکت صحیح و کافی از صدق یا مقبولیت مقدمات به سمت نتیجه را دارا باشد) و مقدمات آن مورد پذیرش B باشند (حداقل در زمان بیان مقدمات توسط A)، استدلالی است که در ارائه دلیل در پذیرش P توسط A موفق بوده است و B واجد مجموعه‌ای از باورهای مناسب می‌گردد. اما اگر استدلالی، خوب (معتبر) نباشد و یا واجد مقدماتی باشد که B نپذیرد، در ارائه دلیل به B در پذیرش P کامیاب نیست.

۱۶

قیس

فرح رامین، فریده محمدزمانی

۲. در فرض دوم، فرد B از قبل گزاره P را مورد بررسی قرار داده و دارای باورهای معقولی است که P را انکار می‌کند و یا نسبت به آن لادری است. در اینجا برای آنکه B ملزم به پذیرش P گردد، باید A از مقدمات دیگری که مورد پذیرش B هستند، استفاده کند. مقدماتی که نسبت به باورهای قبلی که او را به سمت لادری‌گری یا انکار پیش برده است، قوی‌تر باشد و به ادله پشتیبان متکی باشد؛ اگرچه باید از مقدماتی باشد که B قبلاً آنها را مورد توجه قرار نداده، اما برای پذیرش آنها آماده است. در این صورت A با چنین استدلالی موفق می‌شود که B را ملزم به اصلاح عقایدش کند، والا برهان موفقی ارائه نداده است. اُپی با تمسک به چنین فرض‌هایی به این نتیجه رهنمون می‌شود که گرچه پاسخ به پرسش از چیستی یک استدلال موفق آسان است، اما بازسازی و اصلاح باورهای فرد عاقلی که دارای موضع و دیدگاه خاصی در باب موضوعی است، بسیار دشوار است و در باب براهین اثبات وجود خدا وضعیت این-گونه است. تا به حال فلسوفی عقاید خود را در باب وجود یا عدم خدا به دلیل استدلالی

که فیلسوف دیگر مطرح کرده، اصلاح نکرده است؛ گرچه با براهین مخالفان، به‌طور منطقی و با حفظ احترام برخورد کرده است. شاید همین تفکر *آپی* که گویا ریشه در تاریخ فلسفه دارد، باعث شده که وی هیچ تلاشی در ارائه برهانی بر له یا علیه خدا، نداشته باشد. *آپی* معتقد است عقلاً با یکدیگر اختلاف رأی دارند و این امری پیش‌پاافتاده یا عادی (Platitudinous) است که بپذیریم قضایایی وجود دارند مانند گزاره P که بر آنها استدلال می‌شود و برخی آن را می‌پذیرند و برخی دیگر آنها را انکار می‌کنند و شاید برخی نسبت به آن لادری باشند. این اشتباه فاحشی است که بیندیشیم یکی از این سه گروه معقول نیندیشیده‌اند و از عقلانیت فاصله گرفته‌اند. وی سه دلیل برای اختلاف آرای انسان‌های عاقل ذکر می‌کند:

۱. عقلاً به دلیل تأثیر عوامل روان‌شناختی در معرض لغزش هستند و از عقلانیت تام بهره‌مند نیستند، به‌خصوص در استدلال‌های آماری و احتمالاتی.
۲. با فرض داشتن کمال تام عقلی، آگاهی‌های آنها به شیوه‌های متعدد به دست آمده است و به‌طور یکسان به ادله و شواهد دسترسی ندارند.

۳. با چشم‌پوشی از دو فرض مذکور، علاوه بر اینکه عقلاً در یافتن دلایل، ذومراتب هستند و این امر به علت ظرفیت محدود انسان‌هاست که به همه ادله و شواهد دسترسی ندارند، مجموعه‌ای از مقدمات که تمام انسان‌های عاقل به آنها دست یابند، وجود ندارد (Ibid, pp.7&8).

با توجه به دلایل مذکور، بسیار دشوار است که A فرد عاقل B را متقاعد سازد که گزاره P را بپذیرد و به اصلاح و تعدیل باورهایش ملزم و یا حداقل ترغیب شود. اما نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که *آپی* معتقد است اگر فرد A در باور به مقدمات استدلال خود معقول باشد و B نیز آنها را از نظر عقلی بپذیرد، B باید باورهایش را اصلاح و تعدیل نماید. اما به‌راستی چه دلیلی وجود دارد که B را عقلاً ملزم کند که نتیجه را بپذیرد؟ *آپی* هیچ استدلال معقولی در این باب ارائه نکرده است و تنها مدعی شده است که در باب براهین اثبات وجود خدا چنین استدلالی محقق نشده است (Craig, <http://www.reasonablefaith.org>).

خودمتناقض بودن معیار اُپی

استدلال و معیار اُپی خودمتناقض است. وی مدعی است دلیلی موفق است که همه عقلا و اندیشمندان آن را بپذیرند؛ درحالی که خود این معیار را بسیاری از متفکران نمی-پذیرند و ایشان این امر را به صراحت اعتراف می‌کند: «تضاد اصلی که می‌خواهم از آن دفاع کنم، توسط بسیاری از فیلسوفان معاصر انکار شده است» (Oppy, 2006, p. av).

بسیاری از فیلسوفان و متکلمان معتقدند براهین آنها در باب اثبات وجود خدا کاملاً معتبرند، حتی اگر موجب بازبینی و تجدیدنظر در افکار و عقاید خدااناباوران و لاداری-گرایان نشود و آنان مقدمات استدلال‌های آنها را نپذیرفته و انکار نمایند. حتی گاهی برخی متکلمان با وجود چالش‌هایی که در برابر یک استدلال قرار گرفته است و به نظر می‌رسد برهان آنها از نظر منطقی قانع‌کننده نیست، بازهم اصرار می‌ورزند که این استدلال‌ها کارایی خود را از دست نداده‌اند برای نمونه برهان وجودی در سیر تطور خود با اشکال‌های مهم و عدیده‌ای مواجه بوده است، اما خدااباوران همواره سعی کرده‌اند این انتقادات را پاسخ دهند و تقریرهای جدیدی از آن ارائه دهند تا براهین خود را مستدل سازند. نباید پنداشت که تنها کارکرد یک استدلال موفق، اصلاح باورهای انسان ملحد است و در فقدان چنین کارکردی، کارایی خود را از دست می‌دهد و شکست می‌خورد. با نگاه تنبیهی به براهین اثبات خدا، حتی در فقدان چنین کارکردی، آنها می-توانند در تقویت ایمان گروندگان، موفق باشند و نیز می‌توانند در تشکیل و تنسيق الهیاتی سیستماتیک، خدااباوران را یاری نمایند.

یکی از عوامل مهم در انکار ملاک و معیار اُپی آن است که وی تنها بر چیستی یک استدلال موفق پافشاری می‌کند؛ اما در دفاع از آن معیار و استاندارد، هیچ دلیلی مطرح نمی‌کند (گرچه در تبیین چیستی آن نیز ناموفق است). اگر بارها آثار اُپی را بخوانیم، هیچ ردپا و اشاره‌ای - هرچند غیرمستقیم - در اثبات معیار وی نمی‌یابیم. به نظر می‌رسد وی معتقد به بداهت این معیار و بی‌نیازی آن از دلیل است. وی با صراحت بیان می‌کند:

«من فرض کرده‌ام که همه انسان‌های عاقلی که به اختلاف‌های در باب وجود خدایانی که به‌طور سستی متصور هستند [واقف‌اند]، با من در شیوه درک دلیل (Reason)، استدلال (Argument) و گفتگو (Dialectic) موافق هستند» (Ibid, p.425).

روشن است که معیار و استاندارد/پی نه تنها بداهت ندارد، بلکه با اصول تفکر خود وی ناسازگار است. متفکران و به تعبیر/پی انسان‌ها و اشخاص عاقل نیز همواره بر سر کیفیت یک استدلال موفق با یکدیگر اختلاف داشته‌اند. /پی معتقد است استدلالی کامیاب است که شخص عاقلی که قبلاً نتیجه آن را نپذیرفته، با آن استدلال متقاعد گردد و به بازسازی و تغییر عقایدش منجر گردد؛ اما متأسفانه خود وی قادر نیست چنین استدلالی را فراهم آورد تا ملاک و معیارش را مستدل سازد. خداباورانی هستند که حداقل برخی استدلال‌های اثبات وجود خدا را موفق می‌پندارند و /پی خود به این امر اعتراف دارد (Ibid, p.34). ریچارد سوئین‌برن (Richard Swinburne) که از مهم‌ترین فیلسوفان دین معاصر انگلستان در دهه‌های اخیر محسوب می‌شود و پایبند به اصول کلیسای ارتدکس است، می‌پذیرد که در دنیای کنونی تردیدهای بسیاری درباره وجود خدا هست و باید در تعمیق ایمان مؤمنان و هدایت کافران کوشید. از این رو باید خداباوری عقلانی با براهین ایجابی تقویت و یا قرائن مخالف با براهین سلبی ابطال گردد. سوئین‌برن معتقد است استدلال‌های قیاسی چنین کارایی ندارند. وی استدلال‌های استقرایی را که در آنها مقدمات تا حدی نتیجه را محتمل و حتی شاید بسیار محتمل می‌سازد - گرچه به حد یقین نمی‌رساند - استدلال‌های موفق در جهت خداباوری می‌پندارد (رامین، ۱۳۹۲، ص ۳۳). چگونه یک متفکر و فیلسوف در دوران معاصر آثار و کتب متعددی را نگاشته است که مبتنی بر ملاک و استاندارد بسیار مبهمی است که بدیهی شمرده شده و مستدل نمی‌گردد و از طریق آن، همه استدلال‌های خداباوران - و حتی خدا ناباوران - انکار می‌گردد و سرانجام خود این معیار از طریق همین ملاک و معیار ناموفق از کار در می‌آید. تنها راه گریز گراهام /پی از این چالش که رشته افکار او را درهم تنیده و باطل می‌سازد، آن است که اثبات کند و یا معتقد باشد خداباورانی که قائل به وجود استدلال‌های موفق در باب وجود خدا هستند، اشخاص غیر معقولی هستند و عاقلانه نمی‌اندیشند. اما

همان گونه که در معیار استدلال موفق از منظر *آپی* بیان شد، نه تنها قصد اثبات چنین امری را ندارد، بلکه برعکس، معتقد است آنها اشخاص عاقلی هستند که ادله و براهین معقولی را ارائه کرده‌اند (Ibid, p.426).

عدم تمایز میان دلیل عقلی با دلیل عقلایی

سؤال این است که آیا واژه موفق در باب یک استدلال تعبیر درستی است؟ به نظر می‌رسد این واژه بار روان‌شناختی دارد و تعبیری صحیح برای یک استدلال عقلی نیست. براهین عقلی اثبات واجب را می‌توان در سه گروه قرار داد:

۱. براهینی که معیوب هستند و فاقد شرایط افاده یقین می‌باشند. این براهین از درون فاسد و پوسیده می‌باشند و در حقیقت برهان نیستند.

۲. براهینی که فاسد نیستند، اما ناقص‌اند. این استدلال‌ها اگرچه فساد درونی ندارند و درحقیقت برهان هستند، اما برای اثبات واجب تمام نیستند. این براهین برای اثبات واجب نیازمند متمم‌اند و به براهین دیگری تکیه می‌زنند.

۳. براهینی که صحیح و کامل می‌باشند- مانند برهان صدیقین (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۲۳-۲۲).

استدلال‌های از نوع سوم، عدم پذیرش آنها منجر به اجتماع یا ارتفاع نقیضین خواهد شد که هر انسان عاقلی امتناع آن را می‌پذیرد و اگر شبهاتی در باب آن مطرح می‌شود، مبنای معرفتی دارد و از تردید در محدوده آگاهی و معرفت بشری ناشی می‌شود و ربطی به توفیق یا عدم توفیق برهان که بر مبنای غیر معرفتی استوار است، ندارد. کم نیستند عوامل غیر معرفتی مانند جامعه، حالات روان‌شناختی، خانواده و... که می‌توانند بر پذیرش یا عدم پذیرش فرد عاقل تأثیرگذارند. *آپی* نهایت ادعایش این است که استدلال‌های خداپاوران بر مقدماتی استوار است که انکار آنها معقول است و شخص عاقل می‌تواند آن دلیل را نپذیرد و در عین حال مرتکب هیچ خطای منطقی نیز نشده باشد. نکته مهم این است که *آپی* میان یک استدلال عقلی با یک استدلال عقلایی خلط

کرده است. منشأ تفاوت و تمایز دلیل عقلی از دلیل عقلایی به تفاوت عقل و عقلا باز می‌گردد و این همان چیزی است که حکیمان گفته‌اند که انسان از دو نیروی عقل نظری و عقل عملی بهره‌مند است. حوزه فعالیت عقل نظری در بود و نبود است و میدان کار عقل عملی در باید و نباید (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۶۴-۶۳ / طوسی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۲-۳۵۳).

دلیل عقلی تام به استدلالی گفته می‌شود که اگر آن را نپذیریم، مستلزم اجتماع یا ارتفاع نقیضان است؛ بنابراین در صورتی یک دلیل عقلی است که نپذیرفتن آن موجب اجتماع یا ارتفاع نقیضان شود (طباطبایی، ۱۴۰۴، ص ۲۵۲). در تفکر اسلامی زمانی که برای مثال از برهان صدیقین سخن می‌گوییم، با دلیل عقلی مواجهیم و به دنبال آن نیستیم که نشان دهیم اگر کسی استدلال ما را نپذیرد، فردی عاقل نیست؛ بلکه تنها هدف ما اثبات حقانیت مقدمات و رهنمون‌شدن آنها به نتیجه است تا عقلای عالم آن را بپذیرند و معتقدیم اگر کسی چنین استدلالی را انکار کند، درحقیقت اجتماع یا ارتفاع نقیضان را جایز شمرده است.

دلیل عقلایی، استدلالی است که پشتوانه آن اجتماع یا اتفاق نظر عقلاست و گاه از آنها به «آرای محموده» یاد می‌شود (مظفر، ۱۳۸۹، ص ۲۳۲-۲۳۱ و ۱۴۲۸، ص ۳۴۴-۳۴۲). به بیان دیگر، دلایل عقلایی استدلال‌هایی هستند که عمده پشتوانه آنها بنای عملی مردم در زندگی فردی و اجتماعی است. البته باید توجه داشت که منظور از بنای عملی مردم، اموری نیست که مردم بر اساس تسامح و از روی بی‌اعتنایی انجام می‌دهند، بلکه مرتکبات ذهنی مردم است که در فطرت و نهاد همه انسان‌ها نهفته و مردم بر اساس آن، امور زندگی اجتماعی و فردی خود را تنظیم می‌کنند؛ به بیان دیگر کشف دلیل عقلایی در واقع کشف مرتکبات عرفی مردم است. بیشترین کاربرد دلیل عقلایی در علمی مانند فقه، اصول و اخلاق است. نکته‌ای که باید توجه داشت، این است که شناخت دلیل و اصل عقلایی نیازمند دقت و تأمل است و به‌آسانی به دست نمی‌آید؛ زیرا از یک‌سو نباید منتهی به دقت‌های فلسفی گردد و از سوی دیگر سر از تسامح و بی‌دقتی عرفی درنیآورد.

اگر مقدمات و مبادی استدلال، معقول محض باشد، چنین استدلالی، برهان و

حکمت است و اگر مبادی آن معقول و مقبول باشد و لیکن استدلال در محور مقبول و مسلم بودن تکیه کند، چنین قیاسی جدال احسن است. اگر مقدمات آن معقول و غیر مقبول باشد، چنین قیاسی جدال باطل است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۴۳).

عدم پذیرش عقلانیت حداکثری

عقلانیت حداکثری دیدگاهی است که بیان می‌دارد برای آنکه نظام اعتقادات دینی واقعاً و عقلاً مقبول باشد، باید بتوان صدق آن را اثبات کرد. مراد از صدق یعنی قانع شدن جمیع عقلا (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، ص ۷۲). بیان شد که دیدگاه‌آپی در باب استدلال موفق مبتنی بر اخلاق باور کلیفورده است. این ریاضی‌دان انگلیسی، اندیشه عقل‌گرایی حداکثری را در این اصل خلاصه کرد: «همیشه و همه‌جا و برای همه‌کس، اعتقاد به هر چیزی بر مبنای قرائن ناکافی کاری خطا و نادرست است». کلیفورده می‌گوید:

فرض کنید که کسی در دوران کودکی یا پس از آن عقیده‌ای را پذیرفته است و آن عقیده را از گزند هرگونه شکی که در ذهن راه یابد، حفظ کرده باشد - و طرح پرسش‌هایی را که موجب تشویش آن عقیده شود، ملحدانه تلقی کرده باشد - زندگی چنین شخصی گناهی عظیم در قبال نوع بشر است. تحقیق درباره قرائن یک عقیده کاری نیست که یک بار و برای همیشه انجام پذیرد و واجد اعتباری قطعی باشد. هرگز نباید مانع شک شد، یا می‌توان آن شک را بر مبنای پژوهش‌های پیشین واقعاً مرتفع کرد، یا این شک ثابت می‌کند که آن پژوهش‌ها کامل نبوده‌اند (Clifford, 1970, pp.159-160).

به باور کلیفورده هیچ نظامی از اعتقادات دینی نمی‌تواند این معیار را که بر جمیع اعتقادات ما باید حاکم باشد، برآورده سازد و بنابراین شخص عاقل و ملتزم به اخلاق، نباید اعتقادات دینی داشته باشد. البته متفکرانی هستند که قائل به عقلانیت حداکثری هستند و با دین نیز عناد و مخالفتی ندارند. افرادی مانند آکوئیناس و سوئین‌برن معتقدند،

مسیحیت اگر به درستی فهمیده شود و مورد دفاع قرار گیرد، این معیار را برآورده می‌سازد (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، ص ۷۴). گراهام^۱ پی با پذیرش عقلانیت حداکثری ظاهراً دیدگاهی الحادی نسبت به وجود خدا دارد. عقلانیت حداکثری اگرچه برای کسانی که به رابطه عقل و ایمان می‌پردازند، جذابیت غیرقابل انکاری دارد، اما اعتبار آن به دلایل ذیل خدشه‌پذیر است:

۱. بسیاری از متفکران و فیلسوفان مسلمان معتقدند باور به خدا نیازمند استدلال‌های پیچیده فلسفی نیست و اعتقاد به خدا امری بدیهی و یا نزدیک به بدیهی است. این امر در بین خداباوران مسیحی نیز به گونه‌ای دیگر مطرح شده است. پلانتینگا معتقد است باور به خدا، باور پایه است که توجیه خود را از گزاره‌های دیگر کسب نمی‌کند (پلانتینگا، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱-۱۷۹). افرادی چون کی‌یرکگارد و تیلیخ معتقدند فرد مؤمن، به گونه‌ای به ماورای عقل و اثبات عقلانی خیز بر می‌دارد و این «جست‌زدن» (Stepping out) ملازم با خطر و تردید است (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، ص ۸۲-۷۸). خداجویی انسان مستلزم سنجیدن دقیق شواهد برگرفته از عقل و وجدان بشری نیست (تیلیخ، ۱۳۷۶، ص ۱۸).

۲. بیان شد معیار^۲ پی در باب یک استدلال موفق آن است که همه افراد عاقل آن را بپذیرند و عقاید خویش را اصلاح و تعدیل نمایند. حال سؤال این است که این معیار که محتوای آن همان عقلانیت حداکثری است، آیا در عمل و در باب اعتقادات دینی یا غیر آن قابل استفاده است؟ به بیان دیگر آیا در عمل ممکن است صدق یک نظام اعتقادات دینی خاصی را چنان معلوم کرد که همه عقلای قانع شوند و عقاید خود را تغییر دهند؟ اگرچه برخی خداباوران طرفدار عقلانیت دینی، این کار را ممکن می‌پندارند، اما واقعیت انکارناپذیر این است که هیچ نظام اعتقاد دینی چنان اثبات نشده است که همه عقلای قانع سازد. در نهایت به عنوان یک متفکر مسلمان می‌توانیم ادعا کنیم برخی براهین کاملاً معتبرند و باید همگان را قانع سازند و اگر اشخاص عاقلی، قانع نشده‌اند، اشکالی در کار است. شاید برهان با دقت لازم بررسی نشده و یا درست فهمیده نشده است یا شاید توان فکری لازم برای درک آنها را نداشته‌اند. این چنین دعاوی دقیقاً در

باب برخی برهان‌های ریاضیات نیز مطرح می‌شود. پیش‌داوری‌های افراد نیز توان عقلی آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ حتی اگر آنها افراد عاقلی به نظر برسند، ممکن است این پیش‌داوری‌ها اجازه ندهد که حقیقت استدلال را بپذیرند و تصدیق کنند. واقعیت آن است که عقل انسان، قوه‌ای است که به راحتی نمی‌تواند با خلاصی از پیش‌داوری‌ها، خنثی و بی‌طرف بماند؛ از این رو فیلسوفانی مانند دکارت سعی می‌کنند رویکردی کاملاً خالص و بدون پیش‌فرض نسبت به فلسفه تأسیس کنند و از موضع شک کلی آغاز نمایند؛ اما متفکران بسیاری وجود دارند که چنین کاری را ناشدنی می‌پندارند.

۳. الزام عقلی در باب مفاد یک گزاره، یک امر است و نپذیرفتن و اصلاح عقاید امری دیگر. در منطق، گزاره را به سبب گره‌ای که میان موضوع و محمول برقرار می‌شود، «عقد» می‌نامند. گزاره «خدا هست» گویای حصول پیوند و عقد میان موضوع و محمول است و کسی که متدین می‌شود و به محتوای این قضایا ایمان می‌آورد و آن را می‌پذیرد، افزون بر فهم موضوع و محمول، عصاره این گزاره را به جان خود گره می‌زند و به آن عقیده‌مند می‌گردد و قضیه فوق معتقد وی می‌گردد. پذیرش و ایمان به گزاره فعلی نفسانی و امری اختیاری است؛ یعنی میان نفس انسان و ایمان که فعل اختیاری اوست، اراده فاصله می‌اندازد؛ به گونه‌ای که ممکن است فرد عاقل، مطلبی کاملاً واضح را پس از فهمیدن، نپذیرد. این امر حکایت از آن دارد که محتوای گزاره را با جان خویش گره نزده و معتقد خویش نساخته است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۰).

نتیجه‌گیری

گراهام آپی فیلسوف تحلیلی معاصر استرالیایی است که با نوشتن کتاب‌های متعدد و اثرگذار در حوزه فلسفه دین، انتقادهای گسترده‌ای را بر براهین اثبات وجود خداوند مطرح کرده است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. وی متفکری با توانایی‌های قابل تحسین و کتاب‌های پرخواننده و اثرگذار است. مطالعه آثار وی برای متفکرانی که در حوزه فلسفه دین و الهیات عقلانی به پژوهش می‌پردازند، ضروری است. در باب آرا و

افکار *آپی* تا کنون هیچ کتاب یا مقاله‌ای به فارسی نگاشته نشده است و همین امر باعث شد که ما در این تحقیق، با تفصیل بیشتری به تبیین و تحلیل آرای او بپردازیم. *آپی* معتقد است همه براهین اثبات وجود خداوند خدشه‌پذیرند؛ زیرا با استاندارد او در باب استدلال موفق تطابق ندارند. مراد وی از استدلال، دلیل عقلایی است که بر محور معقولیت باور به خدا و عقلانیت حداکثری است. عدم توجه *آپی* به دلایل عقلی و جایگزینی معقولیت به جای عقلانیت، منجر می‌شود که برخی اندیشه‌های وی بر مبانی و مطالبی استوار گردد که آشکارا باطل‌اند و نمونه‌ای از آن، معیار و استاندارد او در باب استدلال موفق است که ارزیابی آن هدف این نوشتار بود. اما آنچه که نباید از آن غفلت شود، آن است که انتقادهای *آپی* بر براهین سنتی وجود خدا، مانند براهین وجودی، جهان‌شناختی، غایت‌شناختی، اخلاقی و مسئله شر و قرائت‌های جدیدی که برای تقویت برخی از این استدلال‌ها مطرح می‌کند، بسیار مهم است. بنابراین مطالعه آثار وی برای کسانی که در حوزه خدا باوری می‌اندیشند و دغدغه اثبات وجود خدا را دارند، توصیه می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، عبدالله، النفس من كتب الشفاء؛ تحقیق حسن حسن‌زاده آملی؛ قم: مرکز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۵.
۲. پترسون، مایکل و دیگران؛ عقل و اعتقاد دینی (درآمدی بر فلسفه دین)؛ ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی؛ تهران: چاپ قیام، ۱۳۷۶.
۳. پلاتینگا، آلوین؛ عقل و ایمان؛ ترجمه بهناز صفری؛ قم: نشر اشراق، ۱۳۸۱.
۴. تیلیخ، پاول؛ الهیات فرهنگ؛ ترجمه مراد فرهادپور و فضل‌الله پاکزاد؛ تهران: چاپ قیام، ۱۳۷۶.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ تبیین براهین اثبات خدا؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۶. —؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ تحقیق و تنظیم احمد واعظی؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۶.
۷. رامین، فرح؛ «بررسی و نقد دیدگاه سوئین‌برن در باب وجود خدا»، مجله فلسفه دین؛ دوره دهم، شماره اول، ۱۳۹۲.
۸. سروش، عبدالکریم؛ درس‌هایی در فلسفه علم اجتماع؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
۹. طباطبایی، محمدحسین؛ نهایه‌الحکمه؛ قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۱۰. طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن؛ شرح‌الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات؛ قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
۱۱. مجتهد شبستری، محمد؛ هرمنوتیک، کتاب و سنت؛ تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱.
۱۲. مظفر، محمدرضا؛ اصول‌الفقه؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
۱۳. —؛ المنطق؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۸ق.

14. Clifford, W; “The Ethics of Belief”, In: **The Rationality of Belief in God**; George I. Mavordes(ed), Englewood Cliffs, Nj: Prentic-Hall, 1970.
15. Craig .Richard; **Arguing Successfully about God**; A Review Essay of Graham Oppy’s Arguing about Gods, available: <http://www.reasonablefaith.org>.
16. Oppy, G.; **Hume and The Argument for Biological Design**; Australia: Klvwer Academic Publishers, 1996.
17. _____; **Arguing about Gods**; New York: Cambridge University Press,2006.
18. _____; **The Best Argument against God**; Australia: Monash University, Palgrave macmillan,2013.
19. Owen, A.; “Clarity and Arguing about Gods”, **journal Compilation**; Oxford: Blackwell Publishing Ltd, 2007.
20. Pruss, Alexander R.; **Arguing about Gods**: Reviewed by Alexander R. Pruss, Georgetown University, Available: <https://ndpr.nd.edu/news/arguing-about-gods/>